

خطای ترکیب
از فقه تا نظام سیاسی
محسن رناتی



فلسفه حرف اول توسعه
را نمی‌زند
احسان شریعتی



به متولیان امروز الگو
خوشبین نیستم
عماد افروغ



باید ساختار فقه را
تغییر دهیم
آیت‌الله مدرس



گفتگو

خرداد ۱۳۹۳
۵ هزار تومان

دوماهنامه
الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

۳

الگوی اسلامی پیشرفت زنان

گفت‌وگوهایی با
مهدی مهریزی
محمدرضا یبایی نژاد
فاطمه توفیقی
لیلا سادات زعفرانچی
اسماء بار لاس

دو گفت‌وگو با

دکتر سریع القلم و دکتر پیغامی

اصول جهانی یا مدارهای بومی توسعه

با آثار و گفتارهایی از
علی اکبر رشاد . عبدالحسین خسروپناه . علی پایا . سیدمحمد بهشتی . محمدعلی عبداللہی . حسن بنیانیان . محمد اسحاقی .
محمدهادی همایون . سعید مهدوی کنی . عباسعلی رهبر . مصطفی کواکبیان . محمدرضا زائری . علی دو علم . شفیق جرادی . پیترو سینگر

رصدخانه

صفحات ۱۰ تا ۵



- ۶ روحانی: پایه‌ها و روش‌های علم جهانی است
- ۶ جای خالی تاریخ ایران و فلسفه مضاف در علوم اجتماعی کشور
- ۷ راهکارهای بهبود رتبه ایران در فضای کسب و کار
- ۸ نظام مردم‌سالاری دینی در پنجمین نشست اندیشه‌های راهبردی
- ۸ برگزاری نخستین اجلاس علمی-پژوهشی اقتصاد مقاومتی
- ۹ آیا مغولستان رکورددار خواهد شد؟
- ۱۰ نگاهی به پایگاه علوم اجتماعی اسلامی-ایرانی

روش

صفحات ۳۵ تا ۲۴

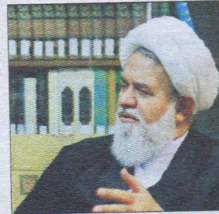


آزاداندیشی

- ۳۶ حاشیه‌هایی بر دیدگاه دکتر سریع‌القلم / علی‌الهی خراسانی
- ۳۸ اصول جهانی توسعه / دکتر محمود سریع‌القلم
- ۴۷ مدارهای بومی توسعه / دکتر عادل پیغامی
- ۵۱ خودمان را به‌جانمی‌آوریم / سیدمحمد بهشتی
- ۶۰ در دفاع از هویت و عقلانیت ایرانیان
- ۶۷ روح‌الأمین سعیدی / اباصالح تقی‌زاده
- خطای ترکیب از فقه تا نظام سیاسی / دکتر محسن رناتی
- ۶۸ تأملی در توسعه منهای فقه / سیداحسان خاندوزی

پیشخوان

صفحات ۱۱ تا ۲۴



- ۱۲ به متولیان امروز الگو امیدوار نیستم / دکتر عماد افروغ
- ۱۹ نظریه اسلامی پیشرفت‌ورزی / حجت‌الاسلام و المسلمین علی‌اکبر رشاد

نظریه

صفحات ۷۵ تا ۹۶



فلسفه و توسعه

- ۷۶ فلسفه اسلامی مدل‌ساز است
- حجت‌الاسلام دکتر محمدعلی عبداللهمی
- ۸۳ فلسفه اسلامی موجود ناظر به پیشرفت نیست
- حجت‌الاسلام دکتر عبدالحسین خسروپناه
- ۸۸ فلسفه حرف اول توسعه را نمی‌زند
- دکتر احسان شریعتی
- ۹۳ کانت سکولار نبود
- دکتر محمد محمدرضایی

رو در رو

صفحات ۲۵ تا ۳۴



- ۲۶ علمی و تکنولوژیک بودن علوم انسانی
- حجت‌الاسلام دکتر عبدالحسین خسروپناه
- ۳۱ در دفاع از عقلانیت نقاد / دکتر علی پایا



خطای ترکیب

اشکال روشی که از فقه به نظام سیاسی سرایت کرده است
گفت‌وگو با دکتر محسن رنانی

مصطفی غفاری - محمدجواد استادی

محسن رنانی، دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان است و تاکنون چندین عنوان کتاب تألیف و ترجمه نموده که هر یک محل مباحثات فراوانی شده‌اند؛ از جمله «اقتصاد سیاسی مناقشه‌آمی ایران»، «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد: سرمایه اجتماعی و توسعه در ایران» و نیز «بازار یا نابازار: بررسی موانع نهادی کارایی نظام اقتصادی بازار در اقتصاد ایران». دکتر رنانی قبل از پاسخ به نخستین پرسش ما، تأکید می‌کند که راجع به موضوعات روز اقتصاد ایران دو سال است با روزنامه‌ها مصاحبه نکرده (به جز مناقشه هسته‌ای) و مطالبی که در یکی دو سال گذشته از قول وی در نشریات منتشر شده، اغلب برگرفته از سخنرانی‌ها و میزگردهای اوست. اما از آن جا که بحث‌های مربوط به الگوی پیشرفت را بنیادی و تعیین‌کننده می‌داند، وقت خود را با روی باز در اختیار گفت‌وگو قرار داده است. وی درباره برخی جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های کلی کشور، نظرات متفاوتی دارد که با صراحت نیز به آن‌ها اشاره می‌کند اما تأکید دارد که این بحث‌ها را باید از منظری عالمانه و برای اصلاح‌مبانی فکری سیاست‌هانگریست، نه برای جنجال‌آفرینی در فضاهای عمومی.

الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، در واقع قرار است یک چارچوب فکری برآمده از ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی باشد تا نشان دهد این ساختار سیاسی در آینده در چه مسیری پیشرفت می‌کند؛ یعنی قرار نیست ما یک الگوی پیشرفت مثلاً برای عربستان تولید کنیم یا بخشی از اندیشمندان مسلمان ترک بنشینند الگوی اسلامی - ایرانی را طراحی کنند بلکه قرار است برای این جغرافیا و نظام

امروزه ما در جامعه نخبگانی کشور با بحثی تحت عنوان «الگوی پیشرفت» روبه‌رو هستیم. از نگاه شما آیا این مقوله با مباحث مربوط به مطالعات توسعه نسبتی دارد؟ آیا باید بپذیریم که بحث‌های الگوی پیشرفت نیز ناگزیر به سوی بحث‌های کلاسیک یا متعارف توسعه می‌رود؟

سیاسی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت طراحی شود؛ یعنی مؤلفه‌های ایرانی و اسلامی در آن باشد و البته با اقتضات و نیازهای ما نیز سازگار باشد. قرار نیست ما در اتاق‌هایمان بنشینیم و مقالات تئوریک بنویسیم. پس ملاحظات، امکانات، نیازها و ساختارهای موجود باید در آن لحاظ شود.

از طرف دیگر، علمی به نام علم اقتصاد و پیوست آن یعنی «اقتصاد توسعه» وجود دارد که در ساختارهای آکادمیک غرب تولید شده است. ما هم آن را گرفتیم و تلاش‌های ناکامی کردیم که محصولاتش را با شرایط خودمان سازگار کنیم. بالاخره علم با پیش‌فرض‌ها و مفروض انگاشتن یک‌سری شرایطی برای توسعه جوامع تولید شده که آن پیش‌فرض‌ها و مفروضات خیلی در جامعه ما وجود ندارد؛ از این رو اکنون با یک تعارض و خلأ نظری روبه‌رو هستیم. از یک طرف یک دانش بومی شده برآمده از علم اقتصاد مرسوم برای کاربرد در فرایند توسعه کشور نداریم و از طرف دیگر دانش بومی ایرانی - اسلامی تولید داخل هم برای راهبری توسعه‌مان تولید نکرده‌ایم.

اشکال از کجاست؟ چرا ما بعد از ۳۰ سال داشتن یک ساختار سیاسی توانمند و نیز این همه تولیدات دانشگاهی و صرف بودجه، هنوز یک الگوی فکری برای توسعه‌مان طراحی نکرده‌ایم؟ آیا اصولاً تولید الگوی فکری برای این ساختار، منع نظری و تئوریک دارد؟ یا مشکلاتی در عمل وجود داشته است؟

علم از سنخ کالاهای عمومی است. فرق کالای عمومی و خصوصی چیست؟ درباره کالاهای خصوصی، به محض اینکه شروع به استفاده از آن‌ها شد (مثلاً یک خودکار یا یک نوشابه)، دیگری نمی‌تواند از آن کالا استفاده کند. اما علم یک کالای عمومی است؛ یعنی یک‌بار که تولید شد، دیگران هم می‌توانند از آن استفاده کنند. مثلاً امنیت که تولید شد، همه از آن بهره می‌برند یا اگر تورم ایجاد شود، همه آسیب می‌بینند. پس علم یک کالای عمومی است.

اما تمایز علم با دیگر کالاهای عمومی این است که تولیدش توسط یک یا دو نهاد نیست بلکه همه باید در آن مشارکت کنند، حتی آن‌هایی که آکادمیسین نیستند. نمی‌شود دو سه نفر در اتاق فکر خودشان بنشینند و تولید علم کنند. علم، تابلوی دانشگاه یا نخبگان علمی یا کتاب‌های نوشته شده و... نیست بلکه آن آگاهی‌هایی است که بین ما در جریان است و ما هم داریم با آن زندگی می‌کنیم. آگاهی‌هایی

که در زندگی ما به صورت عادات رفتاری یا ابزارهای فناوری ساری و جاری است. پس علم باید در میان زندگی تولید شود، نه در اتاق‌های درسته. عالمان اقتصاد هم برای تولید نظریه علمی به همین مناسبات اجتماعی، به مردم، به روابطشان، به بازار و اقتصاد نگاه می‌کنند. عالمان شیمی و فیزیک هم برای تولید نظریه علمی به پدیده‌های طبیعی نگاه می‌کنند. آن‌ها در عمل با واقعیت ارتباط می‌گیرند و نظریه علمی تولید می‌کنند. پس علم یک محصول جمعی است؛ عده‌ای باید آزمایشگاه شوند و عده‌ای هم باید در آن آزمایشگاه زندگی کنند، نگاه کنند و تولید کنند.

اما مشکل ما چیست؟ از یک طرف ما علمی را که جای دیگری تولید شده است، بدون نگاه به اقتضات داخلی‌مان، بدون بومی‌سازی و سازگاری، داریم تدریس و تکثیر می‌کنیم. چون این یک محصول وارداتی است، فرصت اینکه عمیق شویم و ببینیم چقدر این دانشی که در غرب تولید شده، عمق و پشتوانه دارد، به دست نمی‌آید. برای ما اقتصاد هم مثل کتاب پزشکی است که برمی‌داریم و در آن می‌بینیم برای این درد کدام دارو یا کدام درمان توصیه شده است. اما حتی نوع درمان در پزشکی هم با ویژگی‌های بیمار مرتبط است. سن، جنسیت، سابقه و استعداد و... همه در تشخیص و نحوه درمان بیماری مؤثر هستند. نمی‌شود کتاب پزشکی را باز کرد و گفت برای فلان بیماری فلان علل نوشته شده و این هم داروهایش، پس علت بیماری این بیمار هم همان علل است و دارویش هم همان است و لاغیر. به همین ترتیب اگر بدون اینکه به جامعه‌شناسی و روان‌شناسی مردم ایران نگاه کنیم، کتاب اقتصاد را باز کنیم و بگوییم برای تورم، این راهکار را ارائه می‌دهد، جواب نمی‌گیریم. اگر ما در مدیریت اقتصاد ایران در این سی سال دائماً شکست خوردیم، دلیلش این است که علوم انسانی را مثل کتاب پزشکی برداشتیم و ورق زدیم و طوطی‌وار استفاده کردیم.

در واقع باید گفت ما دستگاه، کارخانه و سازوکاری که کالاهای استاندارد علمی را با اقتضات ایران سازگار کند، نداریم. عیناً مانند فناوری‌ها؛ مثلاً پیکان را از انگلستان که آوردیم، فرمانش را جدا کردیم و گذاشتیم سمت چپ و بعد گفتیم حالا این خودرو با قانون و وضعیت رانندگی در ایران سازگار شد ولی سازوکار بیستون و سیلندر را به هم نزدیکیم. به هر حال خودروی پیکان را هم که می‌آوردیم، باید با اقلیم‌تان سازگارش کنید. به این می‌گویند بومی‌سازی. بومی‌سازی تولید نیست، سازگار کردن است. این کار در کشور ما رخ نداد.

تأملی در توسعه منهای فقه

درآمد

اخیراً دانشمند محترم آقای دکتر محسن رنانی در مراسم یادبود مرحوم دکتر عظیمی در دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی، تحلیلی از رابطه نظام حقوقی و توسعه ارائه دادند که جای تأمل بسیار دارد. اساس توجه به نقش‌آفرینی جدی نظام حقوقی و قضایی هر کشور در مسیر توسعه اقتصادی از نکات ارزشمندی است که کمتر در محیط‌های داخلی بدان پرداخته شده و به تبع، پیشرفت اقتصادی کشور ما از این ناحیه آسیب‌های بسیاری متحمل



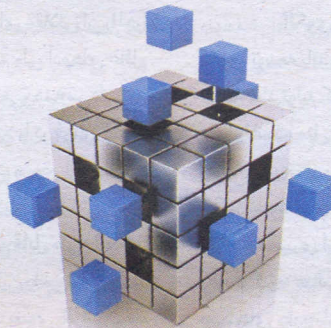
سید احسان خاندوزی

این یادداشت نقدی است بر سخنرانی اخیر دکتر رنانی درباره «تعارض فقه و توسعه» که توسط نویسنده محترم در اختیار «گفت‌مان الگو» قرار گرفته است.

اسلامی وجود دارند اما قانون اساسی ما پیوستی ندارد که تعریف کند منظور از دولت اسلامی، حکومت اسلامی، جمهوری اسلامی یا نظام اسلامی چیست؟ در واقع ما نمی‌دانیم جامعه و نظام اسلامی چیست و بنابراین نمی‌دانیم علمی که از غرب می‌آید را باید برای چه نظام و چه ساختاری بومی و درستش کنیم؟ من به عنوان یک مسلمان که دانش غربی خوانده‌ام، این دانش را با چه چیزی باید سازگار کنم؟ من که در حوزه نظر، علوم غربی را خوانده‌ام، نمی‌دانم این علم اقتصاد را برای کاربرد در چه جامعه‌ای باید اصلاح و بومی‌سازی کنم؟ این برای من یک مسأله است. از آن طرف هم محقق داخلی که دغدغه تولید علم بومی و نیز الگوی توسعه ساخت داخل دارد، نمی‌داند برای چه جامعه‌ای می‌خواهد علم تولید کند یا الگو بسازد؟ چون تعریف بخش‌های مختلف نظام از جامعه اسلامی متفاوت است.

شاید راجع به اسلامی بودن بتوان گفت یک سری اصول وجود دارد که قدر متیقن ارزش‌ها و احکام اسلامی است. از طرف دیگر حتی از منظر جامعه‌شناسی هم تعریف خود جامعه یا تعریف یک جامعه خاص، به آسانی ممکن نیست. در همه جا با همین مسأله نظری که گفتید، روبرو هستند. نه تنها ما بلکه غربی‌ها هم شاید نتوانند مرزهای مشخصی برای جامعه خود تصویر کنند.

ما در این جا هم مشکل داریم. می‌پرسم اسلامی بودن یعنی چه؟ یعنی چیزی که با قرآن سازگار است؟ قرآن هم تفاسیر مختلفی دارد. ما کدام تفاسیر را اسلامی می‌دانیم؟ این مسأله وقتی بفرنج می‌شود که به سطوح کلان جامعه می‌رسد؛ مثلاً راجع به شورای نگهبان، از سال‌ها پیش حقوقدانان می‌گفتند این شورا قرار است تطابق مصوبات مجلس را با کدام تفسیر از اسلام چک کند؟ یا نظر ولی فقیه، برداشت خود یا برداشت یکی از مراجع؟ اگر یکی از مراجع گفت که فلان کار حرام و دیگری گفت حلال است، شورای نگهبان باید کدام را معیار اسلامی بودن قرار دهد؟ فکر می‌کنم این‌ها سوالاتی است که باید پاسخ داده



از طرف دیگر هیچ سازوکار سیستماتیک برای تولید یک الگوی فکری سازگار با ساخت‌های موجودمان طراحی نشده است. اینکه چرا طراحی نشده؟ باید جداگانه توضیح دهم که چرا ما یک الگوی اقتصادی مستقل برای توسعه ایران نتوانستیم تولید کنیم. ریشه بحث به کجا برمی‌گردد؟ اصلاً شدنی است یا نه؟ بنابراین آمدیم و از دانش غربی به صورت صوری استفاده کردیم ولی اینکه با نیازهای مان سازگار کنیم، انجام نشده است. همچنین نتوانستیم کارخانه تولید دانش بومی راه‌اندازی کنیم.

اشکال به کجا برمی‌گردد؟

هم ناتوانی در بومی‌سازی دانش غربی و هم ناتوانی در تولید یک دانش بومی که هر دو به یک نکته اساسی برمی‌گردند: اینکه نمی‌دانستیم و هنوز هم نمی‌دانیم منظورمان از جامعه اسلامی - ایرانی چیست؟ شما باید بدانید موجودی که می‌خواهید برای او لباس بدوزید کیست تا برایش یک جامه مناسب بدوزید ولی هنوز تعریف اجماعی از اینکه منظور از یک جامعه اسلامی چیست، نداریم.

آیا جامعه اسلامی، جامعه‌ای است که در آن ربا نباشد؟ یا می‌تواند ربا باشد اما اسلامی هم باشد؟ آیا جامعه می‌تواند اسلامی باشد و کسانی در آن بدون پوشش چادر هم زیست کنند یا اگر چنین شد، دیگر جامعه اسلامی نیست؟ آیا جامعه می‌تواند اسلامی باشد و در عین حال در آن برای گردشگر خارجی مشروب سرو شود؟ آیا جامعه می‌تواند اسلامی باشد و بخشی از مردم ولایت‌فقیه را قبول نداشته

باشند یا چنین نیست؟ آیا جامعه اسلامی، جامعه‌ای است که حکومت، اسلامی است یا جامعه‌ای است که مردم اسلامی عمل کنند؟ آیا می‌توانید در جامعه‌ای که مردم اسلامی عمل نمی‌کنند، حکومت اسلامی بنا کنید؟ آیا جامعه‌ای که مردمش اسلامی عمل می‌کنند ولی حکومت اسلامی عمل نمی‌کند، اسلامی است یا نه؟ آیا ترکیه یا مالزی، اسلامی هستند؟ این‌ها هنوز در جامعه ما پاسخ ندارد. این هم به یک چیز برمی‌گردد: ما تعریفی اجماعی از جمهوری اسلامی نداریم. در قانون اساسی، تعبیری مثل حکومت اسلامی، امت اسلامی، دولت اسلامی، جمهوری اسلامی، نظام

از مراعات اخلاقیات توسعه، بدون نظارت و کیفر بیرونی در جوامع غربی پرداخت.

بررسی

۱. در ابتدا باید گفت که فارغ از شیوه بیان و ترمینولوژی عبارات، ادعای مبنی بر اینکه اخلاق اسلامی یا فقه اسلامی دچار تعارضی ریشه‌ای با مقتضای توسعه‌یافتگی متعارف است، حرف نویی نیست و از نسل اول منورالفکرهای عصر قاجار تا برخی روشنفکران هم‌روزگار، محل طرح و تضارب آراء واقع شده است. به بیان این نحله تا پارهای از اخلاق سنتی ما (مانند قناعت و ذم دنیا و رفاهیاتش) یا فقه رایج ما (به‌ویژه بخش‌هایی از حقوق جزا، حقوق عمومی و حقوق اساسی) از بنیان اصلاح نشود، مسیر توسعه‌یافتگی برای جوامع مسلمان هموار نخواهد شد. در مقابل این جریان ریشه‌دار، حداقل سه رویکرد مهم ظهور کرده است:

شده و دستگاه قضایی نیز به سبب اشتغالات روزمره و فقدان اندیشکده‌های پیرامونی از آن غفلت ورزیده است. دکتر رنایی در خلال سخنرانی خود به نکات درستی اشاره کردند، از جمله: اهمیت حفظ و تولید سرمایه‌های مادی و غیرمادی برای تحقق رشد اقتصادی و آرامش روانی و نقشی که نظام حقوقی و نظام هنجاری برای صیانت از هر دو نوع سرمایه‌ها و ایجاد انگیزش برای تولید سرمایه برعهده دارند.

اما ایشان در بخش دوم سخنان خود وارد حوزه‌ای شدند که به نظر می‌رسد به شدت دچار ضعف مبانی تحلیل است و آن رابطه «فقه و توسعه» بود. ایشان توسعه را محصول «درونی کردن» هنجارها و فقه (یعنی حقوق سنتی جوامع مسلمان) را تبلور «بیرونی کردن» هنجارها، بایدها و عقوبت‌ها معرفی کرد و نتیجه گرفت که تعارضی بنیادین میان نظام حقوق فقهی ما با ماهیت و جهت‌گیری توسعه وجود دارد. ایشان در ادامه به بیان مثال‌هایی

شود تا معیار اسلامی بودن در سطح کلان جامعه روشن شود. آیا معیار، برداشت شخصی ماست یا نظر ولی فقیه است یا مراجع تقلید و یا عرف اجتماعی؟ ما در بسیاری از مسائل اسلامی، طیفی از نظرات تخصصی را داریم. آیا اسلامی بودن این است که دامنه‌ای از نظرات را باز بگذاریم و بگوییم کسانی که در این دامنه هستند، عملکردشان اسلامی است یا آن که باید نقطه‌ای عمل کنیم؟ یعنی فقط کسانی که در این نقطه خاص ایستاده‌اند و به این شکل خاص عمل می‌کنند، اسلامی عمل کرده‌اند؟ این‌ها در جامعه ما تعریف نشده است؛ حتی اصول پایه دین داری هم تعریف نشده است و اختلافات زیادی میان مراجع وجود دارد.

شاید بعد از نوشتن قانون اساسی، باید در یک تفسیر مشخص، به نحوی این مسائل حل و فصل و به رأی گذاشته می‌شد یا باید سازوکاری طراحی می‌گردید تا شورای نگهبان آیین‌نامه تشخیص مطابقت قوانین با اسلام را تدوین می‌کرد که تفسیر قانون، دل‌به‌خواهی نشود و هر فقیه‌ی نتواند با استناد

به هر نظری یا نظر شخصی خودش عمل کند. به نظر من ریشه‌اش برمی‌گردد به قانون اساسی که یک سری جاها را کاملاً مجمل گذاشته است. قانون اساسی مان را با قلم عشق و در شرایطی نوشتیم که همه عاشق بودیم و در فضای احساسی و عاطفی انقلاب با سر می‌بردیم و حالا می‌خواهیم در یک فضای عقلانی آن را اجرا کنیم؛ نمی‌شود! قانون اساسی را برای آدم‌های عاشق نوشتیم ولی آدم‌های عاقل می‌خواهند آن را اجرا کنند. آن زمان تا می‌گفتند حکومت اسلامی، همه می‌دانستیم یعنی چه؟ در زمان امام، جمهوری اسلامی و امت اسلامی را در فرمان ایشان متجلی می‌دیدیم. البته زمانی این واژه‌ها برای مان معنا داشت و زوی آن‌ها اجماع یا توافق بین الازدهانی داشتیم ولی حالا دیگر اختلاف داریم و باید تفسیرش کنیم.

آیا شبیه چنین معضلی در رابطه با توسعه هم قابل طرح است؟
بله، در کشور ما، بعضی‌ها توسعه را با سعادت برابر می‌دانند. این‌جا می‌توان پرسید که منظور سعادت اخروی است یا دنیوی؟ منظور از سعادت دنیوی، افزایش رفاه مادی است یا عدالت هم در آن هست؟ آیا در این عدالت، برابری مد نظر است

علم باید در میان زندگی تولید شود، نه در اتاق‌های در بسته. عالمان اقتصاد هم برای تولید نظریه علمی به همین مناسبات اجتماعی، به مردم، به روابطشان، به بازار و اقتصاد نگاه می‌کنند. عالمان شیمی و فیزیک هم برای تولید نظریه علمی به پدیده‌های طبیعی نگاه می‌کنند. آن‌ها در عمل با واقعیت از تباط می‌گیرند و نظریه علمی تولید می‌کنند. پس علم یک محصول جمعی است.

یا انصاف؟ اختلافات نظر عظیمی داریم. بگذارید مثالی بزنم: بنده جایی راجع به مفهوم توسعه وجود دارد، سخنرانی می‌کردم. یکی نظام ما با مفهوم توسعه وجود دارد، سخنرانی می‌کردم. یکی از وزرای سابق دولت دهم بلند شد و گفت: این مفهوم توسعه را که شما می‌گویید، ما قبول نداریم و نمی‌خواهیم. اصلاً نظام ما با توسعه ناسازگار است و این توسعه‌ای را که غرب دارد نمی‌خواهیم. گفتم سلیمان ولی خواهش می‌کنم همین موضوع را یک جایی ثبت و تبدیل به یک سند مصوب بالادستی کنید تا سازمان مدیریت به زحمت نیفتد و این همه برنامه ننویسد و پول خرج نکند برای اینکه به توسعه غربی برسد! چون در این ۳۰ سال ما داریم نفت می‌فروشیم و برای رسیدن به همین توسعه غربی آن‌ها را خرج می‌کنیم.

تلقی برخی نخبگان از الگوی پیشرفت، یک سند مشخص است اما وقتی سراغ اندیشه‌های غربی می‌رویم، رگه‌های پرنرنگی پیدا می‌کنیم که می‌توان از آن استنتاجی تحت عنوان مدل توسعه داشت اما این الگو هیچ جایی نوشته نشده است، یعنی آن‌ها سندی با عنوان مدل توسعه ندارند؛ اگرچه تحت عنوان کلی مدل توسعه، بسیاری از نظریه‌ها و نسخه‌ها را مطرح می‌کنند. در رابطه با الگوی پیشرفت باید به کدام رهیافت نظر داشته باشیم؟

الگوی توسعه باید به طور طبیعی از رفتار و مناسبات ما تولید شود. اگر مستقل از جامعه سند تولید کنیم، شکست می‌خوریم. الگوی توسعه جامعه اسلامی، الگوی درون‌زا است، مثل الگوی نبوی. الگوی نبوی یا همان سند توسعه جامعه اسلامی چه بود؟ پیغمبر یک روح معنوی را به جامعه آورد و گفت می‌خواهم این روح حاکم شود. هر چه در وضع موجود با این روح سازگار باشد، قبول می‌کنم؛ مثلاً اگر چند همسری است و با این روح ناسازگار نیست، می‌پذیرم ولی یک شرط را رعایت کنید: عدالت را میان همسرانتان برقرار کنید و بدین ترتیب با سایر قضایا و سنت‌های جامعه آن روز این گونه عمل کرد.

یعنی سازگاری و ناسازگاری شرایط با آن روح معنوی سنجیده

فقه نشست؛ زیرا به نظر ایشان حقوقی که از فقه برآمده باشد، بیرونی کننده هنجارهاست و این با مقتضای توسعه که درونی‌سازی هنجارهاست ناهمخوان است. دیدگاه ایشان را که می‌توان تعارض ماهیت فقه با ماهیت توسعه نامید از جهتی که گفته خواهد شد، ضعیف‌ترین دیدگاه در میان نظریات موجود است. ۳. پیش از ورود به نقد باید متذکر شد که نگارنده معترف است که کاستی‌های نظری متعددی در محتوای نظریه حقوقی حاکم بر قوانین کشور وجود دارد که تحقق اهداف پیشرفت اقتصاد را مانع می‌شود. به عنوان مثال، حقوق قراردادها در بخش عمومی، مالکیت معنوی، حقوق بودجه‌ریزی، ماهیت پول جدید، حقوق تنظیم مقررات برای بخش خصوصی، حقوق انفال، منابع طبیعی و معادن و... مصادیقی هستند که نقصان در استفاده از فقه سنتی و حقوق ما، موجب اختلالات جدی اقتصادی شده است. در عرصه عملکرد نظام قضایی و حقوقی البته وضعیت بسیار ناگوارتر است؛ اطلاع دادرسی‌ها، پرهزینه‌گی و

۱،۱ تجدیدگرایی که تلاش کردند انعطاف لازم برای اخلاق توسعه و حقوق توسعه در در قرائت خود از اندیشه اسلامی فراهم سازند؛

۱،۲ تکثرگرایی که به امکان الگوهای متفاوت از توسعه‌یافتگی متمایل شدند و نشان دادند همان‌طور که براساس اخلاق ادیان شرق آسیا، الگوی متفاوتی از توسعه ظهور کرد، می‌توان براساس فرهنگ و حقوق مسلمانان نیز الگوآفرینی کرد؛

۱،۳ سوم پساتوسعه‌گرایی که از اساس قبله توسعه متعارف را کنار گذاشتند و سعی کردند مدلی از پیشرفت مادی ارائه دهند که در آن اولویت با حفظ اخلاق سنتی، مناسبات نوع‌دوستانه اجتماعی و زیست‌محیطی باشد.

۲. اما آنچه دکتر رناتی بدان اشاره کردند در سطحی متفاوت از ادعاهای فوق بود. ایشان ردای مخالفت با بخش‌هایی از احکام حقوقی ما که با توسعه اقتصادی ناسازگار است، نپوشید بلکه در مسند نفی ابتناء نظام حقوقی بر

می‌شود؟

بله. پیامبر روح را آورد و وضع موجود را با آن سنجید اما نه با یک قالب! پیامبر قالب نیاورد، روح آورد. چون این روح حاکم بود، پیامبر می‌گفت: من برده‌داری را می‌پذیرم ولی رأفت و تقوا در این است که برده‌هایتان را آزاد کنید. پس قوانینی وضع کرد که جامعه به تدریج به سوی آن روح برود. گفت اگر برده‌ای، فردی را باسواد کرد، آزاد می‌شود و یا اگر فلان خطا یا گناه را مرتکب شدید، کفاره‌اش آزاد کردن یک برده است و دستوراتی از این قبیل.

■ آیا از همین جا قالب‌سازی شروع نمی‌شود؟

هیچ روحی بی‌قالب نمی‌تواند بماند اما زمانی که قالب غلبه می‌کند، افول آغاز می‌شود. باید روح را محور بگذاریم و قالب متناسب با روح را بسازیم. جامعه نبوی هم با سنت‌های پیامبر، آرام آرام قالب خودش را پیدا کرد. پیامبر نیامد تمدن درست کند. تمدن اسلامی پوسته‌ای بود که آرام آرام به

این روح چسبید. اصطلاحاً این تمدن و قالب، به‌گونه خودانگیزه شکل گرفت. یعنی تمدن اسلامی تولید جانبی یا همان «by product» رسالت پیامبر بود. مأموریت پیامبر، جلب و جذب قلب‌ها به سوی مرکز هستی بود اما تمدن‌سازی نبود. او آمده بود جامعه را به سمت یک روح ببرد.

حال مشکل جامعه ما این است که قالب را محور گرفته‌ایم و از روح غافل شده‌ایم. پیامبر گفت چارچوبی را که برای کیفر مجرم تحت عنوان قصاص دارید، قبول می‌کنم اما این نحوه قصاص شما عادلانه نیست. قصاص عادلانه این است که اگر یک نفر کشته شده، یکی را بکشید نه اینکه به قبیله او حمله کنید و همه را بکشید. پیامبر بعدها آرام آرام در طول ۲۳ سال و در جهت نزدیک شدن به همان روح جامعه اسلامی گفت: «وَ أَنْ تَعْلَمُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى»، اگر ببخشید و درگذرید، به تقوا نزدیک‌تر است و از وضع موجود، آنچه با روح دین سازگار بود، بپذیرفت.

■ راجع به توسعه همین را می‌گوییم؛ یعنی دو فرآیند هم‌زمان در توسعه طی می‌شود: یکی فرآیند سازگاری و دیگری فرآیند دگرگونی. با نگاه به وضعیت موجود، بر اساس آن الگویی که

فقه یک اشکال فکری و روشی در خود دارد که از حوزه علمیه به نظام سیاسی ما سرایت کرده است و «خطای ترکیب» نام دارد. غلبه فقه در ساختار نظام سیاسی ما باعث شده این اشکال فکری که فقه در حوزه دانشی و روشی با آن مواجه است، در حوزه مدیریت کشور نیز جلوه کند و تا این مسأله حل نشود، مشکلات مدیریتی کشور نیز حل نخواهد شد.

مد نظر داریم، یک‌سری چیزها را می‌پذیریم و خود را با آن سازگار می‌کنیم و یک‌سری چیزها را نمی‌پذیریم که باید آن‌ها را دگرگون کنیم.

بله. اما مشکل ما این است که جمهوری اسلامی و نظام اسلامی ما بیش از آن که بر روح مناسبات اسلامی حاکم شود، بر فقه که کالبد دین و پوسته‌ای بر روی آن روح است، استوار شده. فقه بشرساخته و محصول فکری بشر است. آن روح، محصولی عشقی بود که پیامبر(ص) آورد و سینه به سینه از پیامبر(ص) به ائمه(ع) و صحابه منتقل شد. از ائمه(ع) و صحابه هم به نسل‌های بعدی منتقل شده و به قلوب مؤمنان آمده است. اما فقه دست‌ساز مؤمنان است. در واقع آن‌ها ابزاری ساختند برای این هدف که این روح را حفظ کند. البته غذای روح باید در ظرفی ریخته شود تا قابل استفاده باشد اما امروزه همه مسگر شده‌اند و ظرف می‌سازند!

پس آن روح چه شد؟ فقه مأموریت خودش را حفظ ظرف و قالب تعریف کرد اما کم کم می‌بینیم فقه‌ها هم گاهی خودشان از آن روح رأفت و خضوع عاری شده‌اند. برخی از آن‌ها دچار مناسباتی شده‌اند که وقتی با آن‌ها ارتباط می‌گیریم، سایه‌ای از حس همراه بودن با پیامبر(ص) به ما دست نمی‌دهد. پیامبر(ص) در دایره‌ای از دوستان می‌نشست که اگر غریبه‌ای بر آن‌ها وارد می‌شد، نمی‌فهمید کدام محمد(ص) است اما من از یک کیلومتری می‌فهمم چه کسی از میان آن‌هایی که در این مجلس هستند، فقیه است!

■ آیا این ارتباطی با بشر ساخته بودن فقه دارد؟

اسلام سه بُعد دارد که عبارت است از اعتقادات، اخلاق و احکام. ما اعتقادات را که از طریق علم کلام پرورش می‌یابد، از عهد صفوی به این طرف کنار گذاشتیم که به تبع آن آرام آرام اخلاق هم ضعیف شد. از طرفی بیش از اندازه متوجه فقه شدیم اما اگر آن دو بُعد یعنی اخلاق و اعتقادات هم متناسب با احکام رشد می‌کردند، آن روح تقویت می‌شد. غلبه این بعد (احکام) بر آن دو بعد دیگر این مشکل را ایجاد کرده است؛ به‌گونه‌ای که الآن علمای اخلاق در حوزه‌ها، حاشیه‌نشین هستند. کسانی هم که فلسفه می‌خوانند و از اعتقادات دفاع عقلانی می‌کردند، تحریم

مشکوک به فساد بودن بسیاری از احکام موجب شده است ما حتی از ثمرات نقاط قوت نظری خود نیز بهره‌مند نباشیم. یعنی حقوق مالکیت و قراردادهای (حتی در جایی که ابهام نظری نداریم)، در عمل بسیار ضعیف حمایت شوند و بیشتر اسناد و قراردادهای در معرض خدشه باشند. یافته‌های رساله دکتری نگارنده نیز مؤید آن بود که فقدان ضمانت حقوق مالکیت و سستی قراردادهای، به عنوان یکی از پایین‌ترین امتیازهای شاخص عدالت در ایران قابل ذکر است. اتفاقاً تمام مثال‌هایی که جناب رنانی در سخنرانی خود بیان می‌کردند، مصداق این دسته از کاستی‌ها بود اما ایشان با یک جهش فرارمانطقی، از مقدمات عملی و اجرایی، نتیجه‌ای در تئوری فقه و توسعه ارائه دادند!

۴. یکی از نقاط مشترک نزد مورخان نهادگرا آن است که عصر جدید به‌طور عام و نیمه دوم قرن بیستم به‌طور خاص، دوران فریگی قواعد رسمی در اقتصاد و غیر آن است. در دوران پیشامدرن اداره حوزه عمومی بیشتر از طریق قواعد

عرفی و غیررسمی صورت می‌گرفت و احکام تنظیم‌کننده روابط میان عاملان اقتصادی و همچنین بین آن‌ها و حاکمیت، بیش از یک کتاب حجم نداشت. عمق و دیرینگی روابط میان عاملان اقتصاد، نظام اعتماد محلی، دسترسی آسان به اطلاعات و قوت اخلاق آخرت‌گرا موجب می‌شد چند صفحه حکم برای معاملات و مالیات و صدقات، اداره حوزه عمومی اقتصاد را بسنده باشد. برای زیرپا گذاشتن حقوق اقتصادی دیگران نیز چند قاعده انگشت‌شمار برای تنبیه یا بازدارندگی وجود داشت.

از دست رفتن منابع سنتی تنظیم مناسبات و آشکار شدن عدم کفایت سازوکار بازار برای تنظیم امور به‌ویژه پس از بحران بزرگ ۱۹۳۰ میلادی منجر شد حجم قواعد رسمی و جزئی در اقتصاد با سرعت افزایش یابد. عاملان ذره‌ای رهانشده از مکان و تاریخ محلی، با هویت‌های نامعلوم، انگیزه‌های متکثر، رهیده از ضوابط سنت و شریعت موجب پایین‌ترین درجه اعتماد و بالاترین

شدند، مانند ملاصدرا یا علامه طباطبایی. جمهوری اسلامی صریحاً نسبتش را با این سه بُعد اسلام آشکار نکرد؛ اگرچه الآن در عمل آشکار شده است اما باید در قانون اساسی به این تصریح و تصویب می‌شد که جمهوری اسلامی می‌خواهد هر سه بعد را در جامعه به‌شکل هماهنگ پرورش دهد: بعد اخلاقی، بعد فکری و بعد فقهی. شاید چون امام خودش فقیه بود، این بعد غلبه کرد؛ اگرچه ایشان آن دو بعد را هم در خود داشت. نمی‌دانم چه شد که این بعد غلبه کرد؟

غیر از این مسأله عارضی، آیا مشکلی در خود فقه و فقاهت

هست که مانع پیشرفت باشد؟

معتقدم فقه یک اشکال فکری و روشی در خود دارد که از حوزه علمیه به نظام سیاسی ما سرایت کرده است و «خطای ترکیب» نام دارد. غلبه فقه در ساختار نظام سیاسی ما باعث شده این اشکال فکری که فقه در حوزه دانشی و روشی با آن مواجه است، در حوزه مدیریت کشور نیز جلوه کند و تا این مسأله حل نشود، مشکلات مدیریتی کشور نیز حل نخواهد شد.

بنابراین تا جمهوری اسلامی نسبتش را با فقه بازتعریف و دوباره با فقه، کلام و اخلاق نسبت‌سنجی و نسبت‌چینی نکند، مشکلات کشور باقی است و پیشرفت چشم‌گیری نخواهیم داشت. فقه‌ها باید در حوزه این مشکل را حل کنند و تا حل نشود، نمی‌توانیم با این فقهی که دارای مشکل خطای ترکیب است، الگوی توسعه بومی طراحی کنیم. حوزه علمیه هم (با همه توسعه‌های که در حوزه مسائل شرعی بعد از انقلاب پیش آمده)، هنوز نمی‌تواند الگوی خوبی تولید کند، چون آن مشکل ساختاری را دارد.

پس به خاطر وجود یک اشکال ساختاری در شیوه تفکر حوزه، فقه کنونی شیعه که ظاهراً اصولی است (ولی عملاً اخباری) توانایی تولید الگوی توسعه بومی را ندارد. برای برون‌رفت از این بن‌بست، یا جمهوری اسلامی باید نسبت خود را با فقه بازتعریف کند یا ساختار حوزه باید این مشکل را در خود حل کند.

شما معتقدید اقتصاد ایران وارد یک دوره تکینگی شده است.

ما بایم تعریف این اصطلاح را از زبان خودتان بدانیم و اینکه آیا این مسأله نسبتی با مدل توسعه ما دارد؟ از طرف دیگر چه تأثیری بر فروپستی‌های الگوی پیشرفت دارد؟

معتقدم که ما در «افق رویداد» هستیم. پارچه‌ای را در نظر بگیرید که چهار گوشه

آن را به جایی بسته‌اید و در هوا معلق است اما وسطش یک سنگ انداخته‌اید که یک گودی در وسط ایجاد کرده است. حالا یک جسم کوچک مانند یک گلوله یا یک جبهه قند در کنار این پارچه قرار دهید. در این حالت آن جسم هرچند کوچک باشد، به سمت پایین سر می‌خورد. البته این جبهه قند که شروع به حرکت کرد ممکن است وسط راه به مانعی برخورد و بایستد اما در نهایت به قعر خواهد رفت. این مفهوم تکینگی است. بحث من این است که ساختار سیاسی ما دارد به سوی یک نقطه بی‌بازگشت حرکت می‌کند.

اکنون سخن این است که اگر امروز به چنین وضعیتی رسیده‌ایم و در دامنه افق رویداد به سوی تکینگی در حرکت هستیم، ناشی از یک فروپستی فکری است که جواب‌های روشن برای سؤالات اساسی‌مان نداریم.

از نگاه من، الان جمهوری اسلامی به لحاظ ساختار سیاسی تبدیل به یک حکومت نفوذهای ناهمگن شده است، یعنی هر پاره از قدرت آن دست یک گروه است و هر گروه اهداف خاص خودش را دنبال می‌کند، در حالی که برای توسعه نیاز به یک حکومت یا دولت یکپارچه داریم.

نظام یکپارچه، نظامی است که همه اجزاء، یک هدف را (البته با تقسیم وظایف) دنبال می‌کنند. فهرستی از اولویت‌ها دارند و همه آن را اجرا می‌کنند. اگر در نظام سیاسی آمریکا، رؤسای جمهور عوض شوند، اولویت ملی آمریکا عوض نمی‌شود. روش‌ها و ابزارها عوض می‌شود اما اولویت‌ها در سطح اهداف استراتژیک به هم نمی‌خورد.

برخی همین مسأله را در کشور ما به‌طور متفاوتی صورت‌بندی

کرده‌اند و با عنوان «مدیریت زیگزاگی» مطرح نموده‌اند؛ یعنی رفت و آمد دولت و کارگزاران دولت‌ها و نداشتن الگوی کلان باعث شده که در سبک کشورداری ما رفتارهای متناقضی شکل بگیرد.

این را در فصل آخر کتاب «بازار یا نابازار» گفته‌ام که ما در کشور خود با دولت متناقض روبه‌رو هستیم. بنده شکل‌گیری این آسیب را در ساختار سیاسی، معلول سه عامل می‌بینم: غلبه تفکر فقهی در ساختار سیاسی، وجود نفت و شخصیت دیکتاتور شهروندان ایرانی.

درست در مقابل شخصیت مدنی که از لوازم توسعه است؟

نظارت‌ها را فراهم کرده است، به‌نجوی که در بسیاری از کشورهای اروپایی افراد مجبورند هر زمان از سازمانی غیر از محل استخدام، پولی بیش از هزار یورو به حسابشان واریز شد، برای ادای توضیح منبع آن به بانک مراجعه کنند یا برای کوچک‌ترین کم‌اظهاری مالیاتی مبالغ هنگفتی جریمه شوند یا تحت تعقیب پلیس مالیاتی قرار گیرند. نباید فراموش کرد که تلاش‌های طولانی برای فرهنگ‌سازی آداب توسعه‌یافتگی در کنار اعمال دقیق و مستمر این قوانین سختگیرانه، موجب شد که نسل به نسل میزان نهادینه شدن آداب مذکور در مغرب‌زمین افزایش یابد، به‌طوری که هم‌اکنون بسیاری از مقررات مدنی بدون ناظر نیز مورد احترام قرار می‌گیرد. اما اولاً وضعیتی که جناب رنالی در کانادا و غیر آن دیدند، محصول چنین گذر تاریخی است و ثانیاً حتی در همین حالت نیز چیزی از حجم بایدها و نبایدهای جزئی و جزایی کاسته نشده است.

انگیزه سودجویی و بی‌اخلاقی شده بود. این‌جا بود که تنها میانجی‌گری قانون (قرارداد اجتماعی) می‌توانست رافع تزاخم‌ها باشد. این‌گونه شد که برای هر دسته از فعالیت‌های اقتصادی، صدها صفحه قانون و مقررات توسط پارلمان‌ها، دولت‌ها و نهادهای تنظیم‌گر وضع شد، به‌طوری که اکنون حتی در آزادترین اقتصاد جهان، حجم قانون مالیاتی یا مقررات فدرال بانکداری ایالات متحده (غیر از مقررات ایالتی) به‌واقع مایه تحیر است. مقرراتی که عدم مراعات هر کدام جریمه‌ها و محرومیت‌های متعددی (مالی، اقتصادی به نحو عام، اجتماعی و گاه کیفری) را به دنبال دارد.

۵. هم‌زمان با حجیم و دقیق شدن قوانین رسمی، بسترهای سخت‌افزاری و نرم‌افزاری کنترل اقتصادی نیز طی نیم‌قرن اخیر بیش از پیش مهیا شد و به عنوان ابزاری برای اعمال مقررات و کیفردهی تخلف از آن‌ها به کمک آمده: مبادلات الکترونیکی و بانکداری و مالیات‌ستانی مبتنی بر آن امکان جزئی‌ترین

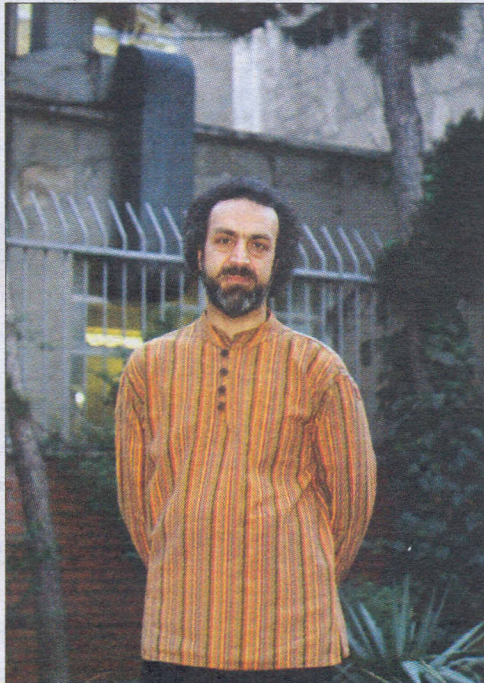
منفرد طراحی شده است.

برای اینکه جامعه را مدیریت کنیم، باید قانون بنویسیم و احکامی برای رفتارهای عمومی داشته باشیم. اگر احکام سطح خرد و فردی را برای همه جامعه نوشتیم، به همه آسیب می‌زند؛ مثلاً شما در ورزشگاه نشست‌اید ولی نمی‌توانید خوب میدان بازی را ببینید. بنابراین بلند می‌شوید و خیلی بهتر می‌بینید. حالا اگر بگویید همه تماشاگران برای اینکه خوب ببینند، بلند شوند و بایستند، اولاً مشکل شما حل نخواهد شد و ثانیاً اثر این حکم خنثی می‌شود و همه بدتر خواهند دید.

مثال دیگر اینکه، نماز خواندن کار خوبی است، چون روح را بالا می‌کشد. اما اگر به این دلیل که خوب است، آن را تبدیل به قانون عمومی کرده و همه را از نظر اجتماعی و حاکمیتی مکلف به اقامه آن کنیم، این‌جا دچار خطای ترکیب می‌شویم. نتیجه چه می‌شود؟ همه را ریاکار می‌کنیم. برای اینکه هنجار خوب دینی را ترویج کنیم، یک ناهنجاری دیگر به نام ریا را گسترش

می‌دهیم.

طالبان چه می‌کرد؟ در مساجد محله‌هایی که حاکم بود، برای نماز حضور و غیاب می‌کرد. این همان خطای ترکیب بود. اگر یک نفر به خواستگاری خواهر من بیاید و معتاد باشد، می‌گویم ما با معتاد وصلت نمی‌کنیم. این یک قاعده اخلاقی سطح خرد است و خیلی پسندیده است ولی در مقام قانون‌گذار نمی‌توانیم این قاعده فردی خوب را به قانون تبدیل کنیم و از دواج با معتاد را مطلقاً ممنوع اعلام کنیم؛ چون معتاد را به انحراف جنسی هم دچار می‌کنیم. فقهای ما در مقام قانون‌گذار احکام خرد را تبدیل به قواعد یک نظام کلان می‌کنند، در حالی که تولید احکام برای سطح کلان، سازگار و قاعده دیگری دارد. اگر احکام خرد را به سطح کلان تعمیم دادیم، نظام امور عمومی از هم می‌پاشد. این همان چیزی است که مغفول افتاده: «فقه



بله. رفتارهای دیکتاتوری ما در خانواده شکل می‌گیرد. یک روان‌شناس آلمانی می‌گوید: «امکان ندارد در جامعه‌ای که مردمش در خانه دیکتاتور نیستند، در سطح جامعه مشکل دیکتاتوری پیدا شود.» به هر حال این سه بازو به کمک هم آمده و این ساختار را دچار فروپستی کرده است. بلای درآمد نفتی، غلبه تفکر فقهی آلوده به خطای ترکیب، به اضافه شخصیت روان‌شناختی دیکتاتوری تک‌تک افراد جامعه این مشکل را پدید آورده و افزایش می‌دهد. می‌روی نان بخری، نانوا برای خودش حاکم است، جرأت نمی‌کند بگویی ببخشید لطفاً یک مقدار برشته‌تر باشد. می‌گوید برو از نانوايي دیگری بخور! سوار تاکسی می‌شوی، جرأت نمی‌کند بگویی آقا صدای رادیو را کم کن. همه در جای خودشان حاکم هستند. ملغمه‌ای درست شده و تازه مشکل این‌جاست که نمی‌توان درباره این معضلات هم، آزادانه و بی‌برده حرف زد. از طرفی نمی‌شود این حرف‌ها را در تلویزیون هم زد.

مسأله نفت و اقتدارگرایی تا

اندازه‌های روشن است اما خطای

ترکیب که مربوط به فقه است،

چگونه مشکل ایجاد می‌کند؟

فقه یک علم نقلی است که مربوط به موضوعات خرد است و پاسخ‌هایی به موضوعات منفرد می‌دهد. فقه می‌گوید اگر «یک فرد» در نمازش به رکعات نماز شک کرده، راه‌حلش این است که مثلاً دو رکعت نماز این‌طور بخواند یا یک سجده سهو به‌جا آورد. اگر کسی مشروب خورد، راه‌حلش این است که این مقدار شلاق به او زده شود. حالا پرسش این است که اگر یک جایی همه مردم مشروب بخورند، راه‌حلش چیست؟ چطور باید جامعه را هدایت کرد؟ راهش آن است که به همه شلاق بزنیم؟ اگر همه خانم‌ها بی‌حجاب شدند، چه بکنیم؟ متأسفانه در فقه موجود، سازوکاری برای احکام جمعی نداریم. نظام آموزشی حوزه اساساً برای صدور احکام

ماهیت فقه (حقوق) با ماهیت توسعه، یعنی تناقض درونی سخنور ارجمند. ۷. البته ایشان می‌توانست مدعایی اینچنین مطرح کند که فقه موجود ظرفیت تحقق آن معنا از توسعه را ندارد اما اینکه بگوییم «توسعه درونی‌ساز است و فقه درونی‌ساز؛ پس فقه با توسعه معارض است»، کلامی مخالف دو رکن توسعه (نظام حقوقی و نظام اخلاقی) است که جناب رنای خود بدان باور دارد. مگر توسعه فقط و فقط نظام هنجاری دارد که بتوان گفت صرفاً درونی‌ساز است؟ اگر توسعه حاوی هر دو نظام حقوقی و هنجاری است، هم مستلزم حاکمیت بیرونی هنجارهاست و هم درونی‌سازی هنجارها. ساده‌انگاری است اگر گمان کنیم توسعه (با هر معنا) بدون قدرت رسمی و حاکمیت و صرفاً با وعظ اخلاقی و ایمان قلبی به دست آمده یا خواهد آمد. امروز تلقی صوفیانه از مدرنیسم و توسعه برداشتی ابتدایی از تاریخ غرب قلمداد می‌شود. اتفاقاً جدیدترین نظرات برخی فلاسفه غرب که هم‌پیوندی میان قدرت و توسعه و فراتر از آن میان

ع. بیان باید و نیاید‌های جزئی و جزایی همان وظیفه علم حقوق است که در جوامع مسلمان، فقه متکفل بیان آن از لسان شریعت بود (جناب رنای خود به تشابه کارکرد فقه و حقوق تصریح کرد). بر این پایه باید گفت که هم فقه غربی (حقوق جدید) بسیار بسیار فربه‌تر از فقه دوران سنت است و هم ابزارهای کشف و اعمال تنبیهاتش بسیار بسیار تنومندتر. با این تفاوت که فقه ادیان آسمانی کاشف از دستورات شریعت است و فقه غربی (علم حقوق) مبتنی بر جعل قرارداد اجتماعی. حال آیا می‌شود ادعا کرد که توسعه با درونی کردن هنجارها ملازم است و فقه اسلام با بیرونی کردن هنجارها؟ آیا وضعیتی که رفتارهای آدمی تا حد این‌روزگار متأثر از قواعد بیرونی و مجازات‌های بیرونی باشد، در تاریخ بشر سابقه داشته است؟ طرفه این‌جاست که گوینده بزرگوار در بخش نخست سخنان خود اذعان کرده بود که توسعه‌یافتگی دو پایه دارد: نظام حقوقی و نظام هنجاری. با این مقدمات متعارض شمردن

توانایی تولید احکام جمعی را ندارد.»

فقه موجود یا فقه به طور کلی؟

همین فقه موجود شیعه اصولی که بعد از صفویه در ایران فرجه شده است. مشکل دیگر، محافظه کاری فقهاست؛ یعنی حتی در برخی موارد هم که فقها به احکام جدیدی می‌رسند، محافظه کاری آن‌ها نمی‌گذارد سنت‌شکنی کنند و احکام جدید و سازگار با دنیای مدرن را اعلام کنند که این به دلیل وابستگی نظام اقتصادی دستگاه فقاهاست به وجوهات عامه است.

می‌گویند آیت‌الله خوبی فرمودند: متنحس، متنحس، نجس نمی‌کند؛ یعنی خودش دیگر نجس‌کننده نیست. گفتند چرا این را اعلام نمی‌فرمایید، گفتند: نمی‌شود! جایی خواندم که مرحوم احمد قابل با مرحوم آقای منتظری گفت‌وگو می‌کرده است، ایشان (مرحوم قابل) از آقای منتظری نقل کرده بود که حضرت امام معتقد بودند همان‌طور که در حیوانات حلال گوشت، اگر خون را از بدنشان پاک کنیم، جای آن پاک است، انسان هم

اگر خون از روی بدنش با هر چیزی پاک شود (فقط عین خون نباشد) پاک است. ماجرا به این شکل بوده که آقای منتظری از امام می‌پرسند مگر ما درباره حیوانات نمی‌گوییم اگر عین نجاست را پاک کنیم، دیگر جسم آن حیوان پاک است؟ چرا همین حکم درباره انسان صادق نباشد؟ امام می‌گویند: صادق است. بعد به امام می‌گویند: آقا پس اعلام کنید. امام می‌گویند: نمی‌شود. آقای قابل از آقای منتظری می‌پرسد: این حکم را شما هم قبول دارید؟ می‌گویند: بله اما نمی‌شود اعلام کرد! به هر حال اینکه فقهای ما محل رجوع دیگران هستند و آن‌ها را ملاحظه کار کرده، یکی از آفات فقه است.

اگر رگه‌هایی از آن جنبه اصولی در فقه مانده باشد، می‌تواند از این پیله بیرون بیاید. آیا پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی توانسته به این جنبه کمک کند؟

به نظر من بعد از انقلاب وضع بدتر شده، چون قبل از انقلاب فقها تنها ملاحظه عامه مردم را داشتند ولی حالا ملاحظه حکومت را هم دارند؛ یعنی در هر گونه

ما نمی‌دانیم جامعه و نظام اسلامی چیست و بنابراین نمی‌دانیم علمی که از غرب می‌آید را باید برای چه نظام و چه ساختاری بومی و درستش کنیم؟ من به عنوان یک مسلمان که دانش غربی خوانده‌ام، این دانش را با چه چیزی باید سازگار کنم؟ من که در حوزه نظر، علوم غربی را خوانده‌ام، نمی‌دانم این علم اقتصاد را برای کاربرد در چه جامعه‌ای باید اصلاح و بومی‌سازی کنم؟ این برای من یک مسأله است.

نوآوری باید حواس فقها به حکومت هم باشد. بنابراین حکومت، هم از یک طرف فقهای ما را محافظه کار کرده و هم از طرف دیگر می‌خواهد از تلاش این‌ها استفاده کند تا خودش را ارتقا بدهد و امور مملکت را بچرخاند و این یک پارادوکس است.

بنابراین باید برگردیم و نقطه آغاز این است که متوجه شویم در بحران هستیم و برون‌رفت از بحران باید با گفت‌وگو همراه باشد. گفت‌وگو در همه سطوح؛ هم در سطوح فقیهان، هم در سطوح سیاست‌گزاران و هم در سطوح روشنفکری.

چندی پیش دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی من را دعوت کرده بود تا راجع به بحران‌های پیش روی جامعه ایران صحبت کنم. آن‌جا گفتند: مهم‌ترین بحران از نگاه شما چیست؟ گفتیم: اینکه نمی‌دانیم در بحران هستیم. این از همه مهم‌تر است. گفتند اگر می‌دانید که نمی‌دانیم؟ گفتیم: حالا برایتان می‌گویم ... یک ساعتی صحبت کردم و گفتند یک جلسه دیگر بیایید. گفتیم: پس یک جلسه در خود صحن شورا بگذارید تا من حرف‌هایم را همان‌جا و در حضور رؤسای قوا بزنم. گفتند: نمی‌شود. چون اگر این حرف‌ها را آن‌جا بزنم، بعضی از اعضا ممکن است با نواختن یک سیلی تو را از جلسه بیرون کنند. گفتیم: این همان شاهدهی است که می‌خواستید. این رفتار یعنی آنان نمی‌دانند ما در بحران هستیم. اگر می‌دانستند در بحران هستیم، با صبوری گوش می‌کردند؛ اگر هم من اشتباه می‌گفتم، عذر من را می‌خواستند. اینکه تحمل شنیدن نداشتند، خودش بدترین بحران است.

ما در فروستگی فکری قرار گرفته‌ایم. مشکل ما این است که فقهای ما نمی‌دانند در بحران هستند، حکومت هم نمی‌داند در بحران است و متأسفانه آن جاهایی که می‌داند هم لاپوشانی می‌کند و نمی‌گوشد با طرح منطقی مسأله، راه را برای گفت‌وگو و یافتن راهکار اجماعی باز کند. به گمان من، اکنون نخستین و مهم‌ترین مأموریت حکومت این است، در جاهایی که داریم به سوی بحران می‌رویم، فضا را برای گفت‌وگوی جمعی باز و تسهیل کند و بکوشد با جلب مشارکت عمومی، برای مقابله و عبور به سلامت از بحران‌ها، راهکار پیدا کند. ■

مخالفتی با شریعت نیست آن‌گاه البته می‌توان پرسید که این «صورت از فقه» با آن غرض از توسعه که مراد می‌کنیم، سازگار و هم‌گراست یا ناساز و واگرا؟ به نظر می‌رسد تقریر صحیح مدعای دکتر رنانی این چنین است که این صورت از فقه با لوازم توسعه مد نظر ایشان ناسازگار است (البته بدون اقامه دلیل نظری). این همان تردید کهنه‌ای است که در ابتدای کلام گفته شد و سه جریان در مقابل آن معرفی گردید. از قرائن سخن می‌توان حدس زد که پاسخ ایشان مایل به تجدیدگرایی است و در نقد آن نحله گفتنی بسیار است اما هدف این نوشتار، روشن کردن محل نزاع است نه پاسخ. به هر حال اگر پیشینیان در سنت روشنفکری ایران بحث تعارض ماهیت فقه با ماهیت توسعه را مطرح نکرده بودند، نه به این خاطر بود که درایت جناب رنانی را نداشتند بلکه می‌دانستند محل نزاع در همان تناسب فقه با الگوی توسعه یا پیشرفت است. ■

* پژوهشگر اقتصادی و مدرس دانشگاه

قدرت و معرفت را نشان می‌دهد، نکات آموزنده‌ای در خود دارد. تلقی صوفیانه ایشان جای دیگری هم نمود می‌یابد؛ زمانی که ایشان حکومت کردن راه «لجبار قیابیل مدینه بر گردن پیامبر اسلام» دانستند!

خاتمه

اساساً یک رکن نظام‌سازی (با هدف توسعه متعارف یا هر غایت دیگری)، سیستم حقوقی است که در نظام‌های مبتنی بر شریعت این سیستم حقوقی، محصول فقه است (فقه مسیحی، فقه یهودی، فقه مذاهب اربعه اهل سنت یا فقه جعفری). بنابراین هر معنایی از توسعه که مقصودمان باشد، توسعه از «ماهیت فقه» ناگزیر است. فقه قانون شریعت است و برای جامعه‌ای که پیشرفت را در دایره شریعت می‌خواهد، پیشرفت در چارچوب قانون، همان پیشرفت در چارچوب فقه است (البته هر پیشرفتی با هر فقهی سازگار نیست). در این چارچوب تنها کسانی که مخالف توسعه‌یافتگی در چارچوب شریعت‌اند، توسعه را منهای فقه می‌خواهند. اگر